

دولت

سلام دمکرات

نهم مهرماه هشتاد و شش

مدتی است که برخی از فعالان کارگری از ما خواسته اند تا در مورد مبحث "سه جانبه گرایی" در روابط کارگری - کارفرمایی مقالاتی را منتشر کنیم. با در نظر گرفتن شرایط کنونی جنبش کارگری، لزوم انتشار مقالاتی در این مبحث برایمان کاملاً روشن است و قول می دهیم به زودی هم مقالات تا کنون انتشار یافته را در مورد این موضوع دوباره منتشر کنیم و هم از رفقای هیئت تحریریه و دیگر رفقای اندیشمند خود خواسته ایم تا به این موضوع پرداخته و ماهیت رابطه ی "سه جانبه گرایی" را بیشتر مورد مکاشفه قرار داده و جنبه های مختلف آن را برای ما و فعالان جنبش کارگری توضیح دهند.

اما آنچه در این مبحث نقش اساسی را بازی می کند، ماهیت طبقاتی "دولت" بمثابه یکی از بازیگران اصلی در "سه جانبه گرایی" است. نقش بی طرفانه دادن به دولت، یک توهم لیبرالی است که "صنفی گرایان" و "سندیکالیست ها" با اتکاء به آن کوشش می کنند تا به مذاکرات "سه جانبه" مشروعیت داده و حقانیت آن را توجیه کنند. پس درک جایگاه واقعی دولت در نظام طبقاتی سرمایه داری، پیش درآمد هر بحثی درباره موضوع "سه جانبه گرایی" را تشکیل میدهد.

مقاله "دولت" از و.ا. لنین، یکی از بهترین نوشته های موجود در این باره است. لنین در این مقاله در عین توضیح تاریخی - منطقی نقش پیچیده ی "دولت" در نظام های طبقاتی، آنرا به ساده ترین وجهی بیان داشته که خواندن آن در جلسات مطالعاتی کارگرانی که پیش زمینه ی نظری چندانی هم ندارند می تواند سود مند باشد. سلام دمکرات

دولت

و.ا.لنین

ترجمه جواد شمس

متن این سخنرانی در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹ در دانشگاه اسوردلف ایراد شد.

رفقا، بنابر تصمیمی که از طرف شما اتخاذ گردیده است قرار بر این شده که من امروز در اینجا راجع به دولت برایتان صحبت کنم. نمی دانم که آشنایی قبلی شما با این موضوع تا چه حد است. اگر اشتباه نکرده باشم دروس شما تازه شروع شده و این اولین باریست که با این موضوع بطور سیستماتیک روبرو می شوید. اگر اینطور باشد، ممکن است که نتوانم در این بحث مقدماتی در مورد این موضوع پیچیده موفق بشوم که مطلب را بطور روشن و جامع برای بسیاری از شنوندگانم بیان کنم. اگر چنین باشد، از شما تقاضا دارم که در این مورد خلی در خود راه ندهید.

به علت اینکه مسئله دولت یکی از پیچیده ترین و مشکل ترین مسائل است، شاید بیشتر از هر مسئله ای توسط محققین، نویسندگان و فیلسوفان سرمایه داری مبهم و نامفهوم نمایانده شده است. لذا نباید انتظار داشت که فهم دقیقی از موضوع، آن هم در یک بحث کوتاه و در همان نشست اول حاصل شود. بعد از اتمام این بحث نخست شما باید از هر قسمت که برایتان روشن و قابل درک نیست یادداشت بردارید و برای دومین و سومین و چهارمین بار به آنها بازگردید تا اینکه آنچه مبهم مانده بود با مطالعه و ترتیب دادن سخنرانیها و مباحثات تکمیل و روشنتر گردد. امیدوارم که بتوانیم یکبار دیگر گردهم آئیم و با رد و بدل کردن نظراتمان در مورد سؤالات پیش آمده دریابیم که مبهم ترین آنها کدامند. همچنین امیدوارم که علاوه بر ترتیب دادن سخنرانیها و گردهم آئی های آموزشی مقداری از وقت خود را هم صرف مطالعه تعدادی از مهم ترین نوشته های مارکس و انگلس بنمائید. شکی ندارم که شما می توانید این آثار بسیار مهم را در کتابخانه مدارس، شوراهای حزب بیابید، و اگر چه باز ممکن است برخی از شما از بیان پیچیده این آثار دچار وحشت گردید، باید دوباره به شما گوشزد کنم که به هیچ وجه نباید هراسی به خود راه دهید، بدان دلیل که آنچه در مطالعه اول دشوار به نظر می رسد در مطالعه دوم یا هنگامی که موضوع را از جهات و زوایای دیگر بررسی کنید روشن تر می گردد. باری یکبار دیگر تکرار می کنم که مسئله دولت بسیار پیچیده بوده و آنچنان توسط محققین و نویسندگان سرمایه داری مبهم و مغشوش گردیده است که هر کسی در فهمیدن مستقل آن سعی جدی داشته باشد و بخواهد بر آن تسلط پیدا کند، باید به دفعات با آن برخورد کند و با بازگشت دوباره و چندباره، با در نظر گیری جهات و زوایای مختلفش به درک عمیقی از آن دست یابد. و البته بازگشت به این مسئله بسیار ساده تر خواهد بود، چرا که این یکی از اساسی ترین و بنیادی ترین مباحث در علم سیاست بوده و نه فقط در دورانهای پرتلاطم و انقلابی مانند امروز بلکه حتی در آرامترین دورانها نیز هر روز، در هر روزنامه و در برخورد با هر مسئله سیاسی و اقتصادی با آن روبرو خواهید شد. همه روزه در زمینه های گوناگون به این سؤال بازمی گردیم که: دولت چیست؟ دارای چه ماهیتی است؟ اهمیت آن در چیست؟ و حزب ما، حزبی که برای سرنگونی سرمایه داری مبارزه می کند، یعنی حزب کمونیست، درباره دولت چه نظری دارد؟ نکته اصلی این است که شما باید در اثر مطالعاتتان و سخنرانیها و مباحثی که درباره دولت می شنوید، بتوانید به درکی مستقل از این مسئله دست یابید، زیرا شما در موقعیتهای بسیار گوناگون، در رابطه با پیش پا افتاده ترین مسائل، در زمینه های غیرمنتظره و در مباحث و مجادلات با مخالفین، با این مسئله برخورد خواهید کرد. تنها آن زمان که راه خود را برای درک این مسئله مستقلانه بیابید خواهید توانست در اعتقادات خود راسخ بوده و در هر زمان و در مقابل هر کس از آن دفاع کنید.

بعد از این توضیحات مختصر، حال به بحث درباره خود مسئله می پردازم، دولت چیست؟ چگونه پدید آمد و اساساً نظر حزب طبقه کارگر، که برای سرنگونی کامل سرمایه داری مبارزه می کند - یعنی حزب کمونیست - درباره دولت چگونه باید باشد؟

همانطور که قبلاً تذکر دادم شما مسئله دیگری را پیدا نخواهید کرد که عمداً یا سهواً توسط نمایندگان علوم سرمایه داری، فلسفه، فقه، اقتصاد سیاسی و مطبوعات این چنین سردرگم و مغشوش شده باشد. تا به امروز مسئله دولت تا حد زیادی با مسائل مذهبی اشتباه شده است، نه فقط آنان که به فلسفه های مذهبی معتقدند (که طبیعتاً از آنان یک

چنین انتظاری می رود) بلکه آنان که خود را رها از تعصبات مذهبی می دانند غالباً مسئله خاص دولت را با مذهب می آمیزند و سعی بر ساختن فلسفه پیچیده با چهره ای ایدئولوژیک و فلسفی می نمایند - که مدعیست دولت چیزی است الهی و ماوراء الطبیعه، و نیروی ویژه ایست که بشر تحت لوای آن زندگی کرده است، بدان معنی که قدرتی است با منشأ الهی که به بشر تفویض می شود، یا می تواند به بشر تفویض بشود، یا با خود چیزی دربر دارد که از آن بشریت نیست، بلکه ودیعه ایست آسمانی. و لازم به یادآوری است که این عقیده (دکترین) رابطه بسیار نزدیکی با منافع مالکان و سرمایه داران یعنی طبقات بهره کش دارد، لذا در خدمت منافع آنهاست و چنان عمیق در رسوم، عقاید و علوم آفایانی که نمایندگان سرمایه داری هستند نفوذ کرده است، که شما شاهد آثار و نشانه هایی از آن در هر سرزمینی هستید، حتی منشویکها و اس آرها نیز، اگر چه بر این عقیده اند که می توانند به دولت از دیدگاهی هوشیارانه بنگرند و هر گونه پیشنهادی را که متضمن تعصبات مذهبی آنان است با خشونت رد می نمایند، چنین نظری راجع به دولت دارند. مسئله دولت بخاطر اینکه بیشتر از هر عامل دیگری منافع طبقه حاکمه را به خطر می اندازد پیچیده و دشوار و انمود شده است (لازم به یادآوری است که این مسئله فقط در مقایسه با اساس علم اقتصاد در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد). این عقیده (دکترین) دولت به عنوان جوازی برای کسب امتیازات اجتماعی، مجوزی برای اعمال بهره کشی و وجود سرمایه داری بکار می رود، و درست بدین دلیل است که انتظار برخورد بیطرفانه طبقه حاکمه با این مسئله بزرگترین اشتباه خواهد بود. و یا برخورد با این مسئله با اعتقاد به اینکه ادعاهای عالمانه طبقه حاکمه می تواند نظریه ای واقعاً علمی در این مورد بیان کند، وقتی با مسئله دولت، با عقیده (دکترین) دولت، با تئوری دولت آشنا شدید و به اندازه کافی در آن تعمق نمودید همیشه نبرد مابین طبقات مختلف را درک خواهید کرد، نبردی که در برخورد نقطه نظرهای مختلف درباره دولت و در برآورد نقش و اهمیت آن روشن و منعکس می گردد.

برای اینکه بتوانیم تا آنجا که ممکن است دیدی علمی از مسئله دولت داشته باشیم باید حداقل نظری سریع به تاریخ، پیدایش و رشد آن بیافکنیم. معتبرترین اصل در مسائل علوم اجتماعی، اصلی که برای کسب عادت صحیح در نحوه برخورد با این گونه مسائل کاملاً ضروری است و از سردرگم شدن انسان در انبوهی از جزئیات و یا عقاید گوناگون و متضاد جلوگیری می کند، اگر قرار است که برخورد ما با این مسائل علمی باشد، مهمترین اصل همانا فراموش نکردن زمینه ارتباطات تاریخی، بررسی هر مسئله از نقطه نظر چگونگی پیدایش آن پدیده در تاریخ و مراحل عمده ای که در طول رشد خود طی نموده و رسیدن به حالت امروزی آن از این نقطه نظر می باشد.

امیدوارم که در حین آموختن این مسئله یعنی مسئله دولت، خود را با کتاب « منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » نوشته انگلس آشنا کنید. این کتاب یکی از اساسی ترین آثار سوسیالیسم نوین می باشد و می توان هر جمله آن را با اطمینان به اینکه بیهوده نبوده و بر اساس منابع تاریخی و سیاسی استوار است قبول کرد. بدون شک همه قسمت‌های این کتاب بطور یکسان عامه پسند و به آسانی قابل فهم نگاشته نشده اند و فهم برخی قسمت‌های آن مستلزم آشنایی قبلی خواننده با تاریخ و اقتصاد می باشد. ولی باز تکرار می کنم که اگر بعد از خواندن این کتاب برای بار اول آن را کاملاً نفهمیدید به هیچ وجه دلسرد نشوید. به ندرت کسی با یکبار خواندن آن را می فهمد. ولی با مرور بعدی آن، وقتی که علاقه شما دوباره بیدار گردد، موفق به درک قسمت‌های بیشتری از آن خواهید شد. من این کتاب

را بدین دلیل عنوان کردم که برخوردی صحیح با مسئله دولت به طریق ذکر شده می دهد و با طرحی تاریخی از منشاء دولت آغاز می شود.

این مسئله همانند بسیاری از مسائل دیگر چون منشاء سرمایه داری، بهره کشی انسان از انسان، سوسیالیسم و چگونگی شرایط پیدایش آن فقط وقتی قابل بررسی اساسی می باشد که نظری جامع به تاریخ رشد آن بیافکنیم. در رابطه با این مسئله قبل از هر چیز باید متذکر شد که دولت همیشه وجود نداشته است. روزگاری بود که هیچ دولتی وجود نداشت. دولت در هر زمان و در هر کجا که جامعه به طبقات تقسیم گردد و استثمارگر و استثمار شونده به وجود آیند پدیدار می شود. قبل از پیدایش اولین شکل بهره کشی انسان از انسان و تقسیم طبقاتی جامعه به برده دار و برده، پدرسالاری یا کلان فامیلی وجود داشته است (کلان - قبیله، در آن زمان مردم یک قوم و خویش با هم زندگی می کردند). نشانه های نسبتاً قاطعی از این زمانهای اولیه در زندگی بسیاری از انسانهای ابتدائی امروزی باقی مانده است، و شما هر کتابی را درباره تمدنهای اولیه مورد مطالعه قرار دهید، به اوصافی صریح و نشانه هایی برخورد خواهید کرد که دلالت بر این حقیقت دارند که زمانی بود، کم و بیش شبیه به کمونیسم ابتدائی، که هنوز جامعه به برده دار و برده تقسیم نشده بود. در آن دوران نه دولت وجود داشت و نه دستگاه مخصوصی برای اعمال سیستماتیک زور و در انقیاد درآوردن مردم. یک چنین دستگاهی است که دولت نام دارد.

در جوامع اولیه، وقتی انسانها به صورت گروههای کوچک در قبایل می زیستند و هنوز در مراحل ابتدائی تکامل بودند، در شرایطی شبیه به دوران توحش - عصری که جوامع انسانهای متمدن و نوین هزاران سال با آن فاصله زمانی دارند - هنوز هیچ نشانی از وجود دولت به چشم نمی خورد. ما شاهد تفوق آداب و رسوم، اعتبار و احترام، نشانه های قدرت بزرگان قبیله می باشیم. گاهگاهی هم شاهد برخورداری زنان از این قدرت هستیم. در آن روزگار موقعیت اجتماعی زنان مانند امروز پایمال نشده بود و این چنین تحت ستم نبودند. ولی در هیچ کجا نشانی از دسته مخصوصی از مردم که خود را از دیگران جدا کرده و بر آنها به قصد و بخاطر حکومت کردن فرمانروایی کنند و بطور سیستماتیک و دائمی دستگاهی برای اعمال زور و خشونت در اختیار داشته باشند، هم چنان که امروز نیز به نمایش گذاشته می شوند، گروههای مسلح، زندانها و وسایل دیگر برای به انقیاد درآوردن اراده دیگران با اعمال زور، مشاهده نمی کنیم. تمام این ترکیبها هستند که جوهر اساسی دولت را تشکیل می دهند.

اگر ما خود را از قید تعلیمات به اصطلاح مذهبی، ریزه کاریها، مباحث فلسفی و عقاید گوناگونی که توسط محققین سرمایه داری به خوردمان داده می شود برهانیم، اگر خود را از قید اینها رها سازیم و کوشش کنیم که جوهر واقعی مطالب را به دست آوریم، آن وقت خواهیم دید که دولت حقیقتاً دستگاهی است برای فرمانروایی. وقتی گروهی پدیدار می شوند که کارشان فقط حکومت کردن است، و برای حکومت کردن احتیاج به دستگاهی مخصوص برای اعمال زور و در انقیاد درآوردن اراده دیگران - مانند زندانها، افرادی مخصوص، ارتش ها و غیره - دارند، آن زمان دولت پدیدار می گردد. اما زمانی بود که دولتی در کار نبود، وقتی که همبستگی عمومی، خود جامعه، نظم و مقررات کار با نیروی آداب و رسوم، به وسیله اعتبار و یا به وسیله زنان - که در آن زمان نه فقط با مردان مساوی بودند بلکه در بعضی موارد مقامی بالاتر از آنان نیز دارا بودند - ابقاء می گردید، در حالیکه گروهی خاص وجود نداشتند که متخصص در فرمانروایی باشند. تاریخ نشان می دهد که دولت به عنوان یک عامل جبر و ستم بر مردم

هنگامی و در جایی ظاهر شد که جامعه به طبقات تقسیم گردید، یعنی تقسیم مردم به دسته های گوناگون که بعضی از آنها بطور دائم در موقعیتی بودند که می توانستند بهره کار دیگران را به خود اختصاص دهند، جایی که گروهی از گروه دیگر بهره کشی می کردند. و این تقسیم جامعه به طبقات را باید همیشه به عنوان اساسی ترین اصل تاریخ در خاطر داشته باشیم.

تکامل همه جوامع بشری طی هزاران سال، در تمام کشورها بدون استثناء یک قانون عمومی را بطور قاطع مکشوف می سازد، که در آن یک نظم و تداوم به چشم می خورد، لذا در ابتدا جوامع بی طبقه بودند، همان جوامع اولیه پدرسالاری و ابتدایی که در آنها از اشراف خبری نبود، سپس جوامعی که بر مبنای برده داری بودند به وجود آمدند، یعنی جوامع برده دار. تمام اروپای متمدن و نوین امروزی از این مرحله گذشته است. اکثریت بزرگی از انسانهای دیگر قسمتهای جهان نیز از این مرحله گذشته اند. دو هزار سال پیش برده داری با منتهای قدرت خود حکومت می کرد. در میان انسانهایی که کمتر توسعه یافته اند هنوز بقایایی از برده داری به چشم می خورد، برای مثال می توانید نهادهایی از برده داری را در آفریقا مشاهده کنید. تقسیم جامعه به برده دار و برده اولین تقسیم مهم طبقاتی بود. گروه اول نه تنها تمام ابزار تولید یعنی زمین و متعلقات آن را به عهده داشت - با تمام ناچیزی و ابتدایی بودن این ابزار - بلکه مردم را نیز در مالکیت خویش داشت. این گروه را برده دار می نامیدند، در حالیکه دسته دیگر را که کار می کردند و ثمره کارشان را در اختیار دیگران قرار می دادند به عنوان برده می شناختند.

بعد از شکل برده داری مرحله تاریخی دیگری به نام فئودالیزم آغاز گشت. در اکثریت قریب به اتفاق کشورها برده داری در دوره تکاملی خویش به سرواژ تبدیل شد. در این هنگام جامعه اساساً به مالکان فئودال و زارعان سرف تقسیم می شد. شکل روابط مابین انسانها تغییر یافت. برده داران بردگان را جزئی از مالکیت خویش می پنداشتند، قانون این دید را تثبیت می نمود و به بردگان کاملاً به منزله احشام برده داران می نگریست. پس تا آنجا که به یک زارع سرف مربوط می شد، ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما آنچنان وانمود نمی شد که مالکان فئودال رعایای خود را مانند احشام، مالک باشند، بلکه فقط حق داشتند ثمرات کار آنها را به خود اختصاص داده و از آنها خدمات اجباری خاصی را بخواهند. اگر چه در عمل همانطور که می دانید، رعیت داری، بخصوص در روسیه که سرواژ بیشتر از هر جای دیگر به طول انجامید و خشن ترین شکل ممکن را داشت، چیزی جز برده داری نبود.

بعدها با توسعه تجارت، پیدایش بازار جهانی و رشد گردش پول، طبقه جدیدی در درون جامعه فئودالی پدیدار شد - طبقه سرمایه دار - از کالا، مبادله کالا و از بالا رفتن قدرت پول، قدرت سرمایه ناشی گشت. در طول قرن هیجدهم، و یا بهتر بگوئیم در اواخر قرن هیجدهم و در طول قرن نوزدهم، انقلاباتی در تمام دنیا صورت گرفت. فئودالیزم در تمام کشورهای اروپای غربی برافتاد. روسیه آخرین کشوری بود که این امر در آن به وقوع پیوست. در سال ۱۸۶۱ یک دگرگونی بنیادی در روسیه نیز روی داد، در نتیجه یک شکل از جامعه جایگزین شکلی دیگر از آن گردید، فئودالیزم جای خود را به سرمایه داری داد، که در آن تقسیم طبقاتی جامعه به اضافه آثار و بقایای گوناگونی که از سرواژ باقی مانده بود، حفظ شد. ولی اساساً تقسیم طبقاتی جامعه شکلی نو به خود گرفت.

صاحبان سرمایه، صاحبان زمین و کارخانه ها در تمام کشورهای سرمایه داری هنوز هم اقلیت ناچیزی از جمعیت را تشکیل می دهند که حاکمیت کامل بر کار دیگران دارند و در نتیجه بر توده کارگران، که اکثریت آنها را

پرولتاریا و کارگران روزمزد یعنی کسانی که معیشت خود را در پروسه تولید فقط با فروش دستهای کارگری و نیروی خویش، کسب می کنند، حاکم بوده، آنان را تحت ستم نگاه می دارند و استثمارشان می کنند. با گذار به سرمایه داری، دهقانانی که در دوران فئودالیزم پراکنده و منکوب گردیده بودند، قسمتی (اکثریت آنها) به پرولتاریا و قسمتی (اقلیت آنها) به دهقانانی ثروتمند، که خود کارگرانی را اجیر کرده و نوعی سرمایه داری روستائی را تشکیل می دادند، تبدیل شدند.

این واقعیت اساسی - گذار جامعه از شکل های اولیه برده داری به سرواژ و بالاخره به سرمایه داری - را باید همیشه بخاطر داشته باشید، چرا که فقط با بخاطر داشتن این واقعیت اساسی، فقط با بررسی همه عقاید (دکترین ها) در این چارچوب است که خواهید توانست این دکترین ها را به درستی ارزیابی کرده و به مفهوم واقعی آنها پی ببرید، برای آنکه هر کدام از این دورانهای عظیم در تاریخ بشر یعنی برده داری، فئودالیزم و سرمایه داری، صدها قرن را دربر می گیرد و نمودار انبوهی از اشکال سیاسی است، این گوناگونی در دکترین های سیاسی و عقاید انقلابات به حدی است که این تنوع بی اندازه و گوناگونی بی حساب (بخصوص در رابطه با دکترین های سیاسی و فلسفی محققین و سیاستمداران سرمایه داری) فقط با محکم در دست گرفتن این کلید راهنما، یعنی این گونه تقسیم جامعه به طبقات، این گونه تغییر در شکل های حاکمیت طبقه، فقط از این نقطه نظر است که همه مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، معنوی، مذهبی و غیره قابل بررسی می باشند.

اگر مسئله دولت را از این نقطه نظر اساسی بررسی کنید، خواهید دید که قبل از تقسیم جامعه به طبقات، همانطور که قبلاً متذکر شدم، هیچ گونه دولتی وجود نداشت. ولی همینکه تقسیم جامعه به طبقات پدیدار شد و پا گرفت، همینکه جامعه طبقاتی به وجود آمد، دولت هم پدیدار گشت و ریشه دواند. تاریخ بشر شاهد صدها کشور است که مراحل برده داری، فئودالیزم و سرمایه داری را گذرانده و یا در حال گذار از یکی از این مراحل می باشند. در هر یک از این کشورها، علیرغم همه تغییرات عظیم تاریخی که در آنها صورت گرفته است، علیرغم همه تحولات سیاسی و انقلابات که ناشی از این گونه رشد بشر، گذار از برده داری به فئودالیزم، به سرمایه داری و به مبارزه جهانی کنونی بر علیه سرمایه داری می باشد، همیشه پیدایش دولت را مشاهده می کنید. دولت همیشه دستگاه مخصوصی در بیرون جامعه بوده و شامل گروهی که کارش فقط، یا تقریباً فقط و یا کلاً فرمانروایی است، می باشد. مردم به دو دسته، محکومان و آنان که در حکومت کردن تخصص دارند، حکمرانان و سیاستمداران که در بالای جامعه قرار می گیرند، تقسیم می شوند. این دستگاه یعنی دولت، این گروه از مردم که به دیگران حکمرانی می کنند، همیشه دارای طرق خاصی برای سرکوبی و اعمال خشونت، می باشند. قطع نظر از اینکه این خشونت ها با چماق ابتدایی، انواع کاملتر سلاح های دوران برده داری، سلاح های گرم قرون وسطی و یا بالاخره با اسلحه های مدرن که شکوهی از تکنولوژی قرن بیستم است و کاملاً بر مبنای آخرین دستاوردهای تکنولوژی نوین استوار گردیده اند، می باشد. روش خشونت تغییر کرد، ولی در هر زمان و در هر جامعه ای که دولت وجود داشت گروهی هم بودند که حکومت می کردند، فرمانروایی می کردند، مسلط بودند و برای حفظ قدرتشان دستگاهی برای اعمال زور و خشونت بر طبق مقتضیات فنی زمان خود دارا بودند. با بررسی این پدیده های عمومی، با پرسش از خود که چرا وقتی طبقات پدیدار نشده بودند، در آن هنگام که از استثمارگر و استثمار شونده نشانی نبود، دولتی وجود

نداشت، و چرا با پیدایش طبقات پدیدار گشتند، فقط از این راه است که قادر خواهیم بود جوابی قاطع به این سؤال که سرشت و اهمیت دولت در چیست بیابیم. دولت دستگاهی است برای حفظ فرمانروایی یک طبقه بر طبقه دیگر. در آن دوران که طبقات در جامعه وجود نداشتند، در آن هنگام، قبل از دوره برده داری، که مردم در شرایط ابتدایی با برابری بیشتری کار می کردند، در شرایطی که محصول تولید شده توسط کار هنوز در کمترین حد بود، و در آن زمان که انسان اولیه به سختی قادر به تولید حداقل مایحتاج یک زندگی بسیار ابتدایی بود، آن دسته خاصی از مردم که کارشان فرمانروایی و به انقیاد درآوردن بقیه افراد جامعه می باشد، هنوز به وجود نیامده بودند و نمی توانستند به وجود آمده باشند. فقط وقتی اولین شکل تقسیم جامعه به طبقات ظاهر شد، فقط هنگامی که برده داری پدیدار گشت، آن زمان که طبقه ای خاص از مردم با تمرکز روی ابتدایی ترین شکل کار زراعی توانستند مقداری مازاد تولید کنند، و این تولید اضافی برای پست ترین نوع زندگی که به بردگان تحمیل می شد واجب نبود و در دست برده داران قرار گرفت - به این ترتیب موجودیت این طبقه برده دار محفوظ گردید - در آن زمان بود که به منظور استوار گرداندن ریشه های این طبقه لازم بود که دولت پدیدار گردد.

و این چنین نیز شد و دولت به وجود آمد - دولت برده داران، دستگاهی که به برده داران قدرت و توانایی داد تا بتوانند بر بردگان حکومت کنند. جامعه و دولت هر دو در آن زمان از مقیاس امروزشان بسیار کوچک تر بودند، وسایل ارتباطی شان بطور غیرقابل مقایسه ای ناچیز بود و وسایل ارتباطی نوین کنونی هنوز وجود نداشت. کوه ها، رودخانه ها، و دریاها موانعی بی اندازه بزرگ محسوب می شدند، و دولت درون مرزهای جغرافیایی بسیار محدودتری شکل گرفت. دستگاهی دولتی با فنونی ابتدایی و میدان عملی محدود در خدمت کشوری با مرزهای جغرافیایی نه آنچنان گسترده قرار داشت. در هر صورت دستگاهی وجود داشت که برده گان را وادار به برده ماندن می نمود، دستگاهی که یک دسته از افراد جامعه را تحت سلطه و ستم گروهی دیگر نگاه می داشت. غیرممکن است که بتوان بدون دستگاهی دائمی برای اعمال زور اکثریت افراد یک اجتماع را وادار به کار سیستماتیک برای دیگر افراد آن نمود. تا آن زمان که طبقات وجود نداشتند، دستگاهی بدین شکل نیز وجود نداشت. وقتی طبقات پدیدار شدند، همینکه تقسیمات طبقاتی رشد کردند، همیشه و در همه جا، مؤسسه ای به نام دولت نیز پدیدار گشت. اشکال دولت بسیار گوناگون بود. حتی در دوره برده داری اشکال مختلف دولت در متمدن ترین، با فرهنگ ترین و پیشرفته ترین کشورهای آن زمان - برای مثال، در یونان باستان و روم به چشم می خوردند - که اساس شان کلاً بر برده داری استوار بود. در آن زمان نیز تفاوتی مابین حکومت سلطنتی و جمهوری و مابین اریستوکراسی و دموکراسی وجود داشت. حکومت سلطنتی بر قدرت شخصی یک فرد استوار است، جمهوری حکومتی است که در آن از عناصر انتخاب نشده خبری نیست، اریستوکراسی بر قدرت اقلیت کوچکی از اجتماع پایه گذاری شده است و دموکراسی بر قدرت مردم استوار است (دموکراسی در زبان یونان به معنای قدرت مردم می باشد). همگی این اختلافات در دوران برده داری پدید آمد. علیرغم تمام این اختلافات دولت دوران برده داری، قطع نظر از سلطنتی، جمهوری، اریستوکراتیک و یا دموکراتیک بودنش، دولت برده داران بود.

در تمامی مباحث و سخنرانیهایی که درباره تاریخ دوران باستان تشکیل می شوند سخن از مبارزاتی که بین دولتهای جمهوری و سلطنتی وجود داشته است به میان می آید. ولی واقعیت اساسی این است که بردگان نه فقط تبعه یک

کشور شمرده نمی شدند بلکه حتی انسان نیز به حساب نمی آمدند. قوانین رومی ها به آنان به دیده احشام می نگریست. قانون قتل نفس و دیگر قوانینی که از افراد حمایت می کردند، در مورد بردگان رعایت نمی شد. این قوانین فقط از برده داران که تبعه شناخته می شدند حمایت می کرد. اما خواه حکومت جمهوری بود خواه سلطنتی، در هر صورت حکومت برده داران بود. برده داران از تمام حقوق برخوردار بودند، در حالیکه بردگان در چشم قانون احشام به حساب می آمدند، و نه تنها هر گونه اعمال خشونت بر بردگان آزاد بود بلکه حتی کشتن بردگان نیز جرمی به حساب نمی آمد. جمهوریهای برده دار دارای اشکال متفاوتی، مانند جمهوری اریستوکراتیک و جمهوری دمکراتیک بودند. در جمهوریهای اریستوکراتیک فقط عده قلیلی از افراد ممتاز حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، در جمهوریهای دمکراتیک همه در انتخابات شرکت می کردند، ولی منظور از همه یعنی برده داران، یعنی همه بجز برده گان. این نکته اساسی را باید همیشه به خاطر داشت، بدان سبب که بیش از هر چیز مسئله دولت و طبیعتش را روشن و آشکار می سازد.

دولت دستگاهی است برای جور و تعدی یک طبقه به طبقه دیگر، دستگاهی است که به وسیله آن یک طبقه طبقات زیردست را مطیع خود می کند، این دستگاه انواع گوناگونی دارد. دولت برده داری می تواند به شکل سلطنتی، جمهوری اریستوکراتیک و یا حتی جمهوری دمکراتیک باشد. فی الواقع شکل دولت تغییرات زیادی کرد، ولی جوهر همه آنها یکی بود، بردگان از هیچ حقی برخوردار نبودند و طبقات تحت ستم را تشکیل می دادند، حتی جزو انسانها هم به حساب نمی آمدند. همین موضوع را نیز به وضوح در دولت فنودالی مشاهده می کنیم.

تغییر شکل استثمار، دولت برده داری را به دولت فنودالی تبدیل نمود. این دارای اهمیت بسیار بود. در جامعه برده داری برده از هیچ حقی برخوردار نبود و انسان محسوب نمی شد، در جامعه فنودالی زارع به زمین بسته بود. مهمترین وجه تمایز رعیت داری (سرواژ) این بود که رعایا (در آن زمان رعایا اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، جمعیت شهری هنوز بسیار اندک بود) وابسته به زمین محسوب می شدند، این پایه اصلی رعیت داری (سرواژ) است. زارع می توانست تعداد معینی روز در سال را روی زمینی که از طرف مالک به او واگذار شده بود کار کند، در روزهای دیگر زارع سرف برای مالکش کار می کرد. جوهر این جامعه طبقاتی باقی ماند - جامعه بر استثمار طبقاتی پایه گذاری شده بود. فقط صاحبان زمین از حقوق اجتماعی برخوردار بودند، رعایا هیچ گونه حقوقی نداشتند. در عمل شرایط آنها با شرایط بردگان در دولت برده داری فرق چندانی نداشت. به هر حال، راه وسیع تری برای رهایی رعایا گشوده شد، چرا که رعیت به عنوان مایملک مستقیم زمین داران محسوب نمی گشت. او می توانست مقداری از وقت خود را روی زمین خودش کار کند و می توانست به اصطلاح تا حدی متعلق به خودش باشد. با امکانات وسیع تر برای توسعه مبادلات و روابط تجاری، سیستم فنودالی رفته رفته رو به افول گذاشت و افق رهایی دهقانان را بازتر کرد. جامعه فنودالی همیشه از جامعه برده داری پیچیده تر بود. صنعت و تجارت توسعه بیشتری یافت، که حتی در آن روزگار منجر به سرمایه داری گشت. در قرون وسطی فنودالیزم مسلط و حکمفرما بود. در این هنگام نیز شکل دولت گوناگون بود و ما شاهد حکومت سلطنتی و جمهوری می باشیم، اگر چه حکومت نوع دوم یعنی جمهوری کمتر به چشم می خورد. اما در هر دو صورت مالک فنودال تنها حکمران محسوب می شد. رعایای سرف مطلقاً از هر گونه حقوق سیاسی محروم بودند.

نه تحت سلطه برده داری و نه در سیستم فئودالی یک اقلیت کوچک نمی توانست بدون اعمال زور اکثریت مردم را به انقیاد خود درآورد. تاریخ پر است از تلاشهای مداوم طبقات تحت ستم برای سرنگونی ستم. تاریخ برده داری شامل شواهدی از جنگهای آزادیبخش بر علیه بردگی که دهها سال به طول انجامید، می باشد. ضمناً نام « اسپارتاکیست » بدان سبب به وسیله حزب کمونیست آلمان، تنها حزب آلمانی که برای رهایی از یوغ سرمایه داری مبارزه می کند، اتخاذ گردیده است که اسپارتاکوس یکی از برجسته ترین قهرمانان شورش بردگان، که در حدود دو هزار سال پیش به وقوع پیوست، می باشد. برای سالهای زیاد امپراطوری روم که به نظر قادر مطلق می آمد و کاملاً بر برده داری استوار بود، متحمل ضربات و لطامات قیام همه گیر بردگان که تحت رهبری اسپارتاکوس متحد و مسلح گشته و ارتشی بزرگ را تشکیل داده بودند، گشت. ولی آنها بالاخره مغلوب گردیده و به وسیله برده داران دستگیر و شکنجه شدند. چنین جنگهای داخلی سراسر تاریخ جوامع طبقاتی را می پوشاند. مثالی که ذکر کردم یکی از بزرگترین جنگهای داخلی در دوران برده داری می باشد. دوران فئودالیزم نیز شاهد قیامهای مداوم دهقانان بوده است. برای مثال طی قرون وسطی در آلمان مبارزات بین دو طبقه - دهقانان(سرف ها) و مالکان - بالا گرفت و بعدی وسیع یافت و تبدیل به جنگی داخلی بین دهقانان و مالکان گردید. همه شما با مثالهای مشابه از قیامهای پی در پی دهقانان بر علیه مالکان فئودال در روسیه آشنا هستید.

مالکان فئودال برای حفظ نقش و قدرتشان مجبور به داشتن دستگاهی که توسط آن بتوانند تعداد زیادی از مردم را تحت انقیاد خود متحد کرده و وادار به اطاعت از قوانین خاصی بنمایند، بودند و تمامی این قوانین اساساً به یک منظور بود: ابقاء قدرت مالکان بر دهقانان سرف. و این همان دولت فئودالی بود که برای مثال، در روسیه یا در کشورهای کاملاً عقب افتاده آسیائی (جایی که فئودالیزم تا به امروز متداول است) شکلش فرق می کرد: یا جمهوری بود و یا سلطنتی. وقتی که دولت سلطنتی بود، حکمرانی یک فرد به رسمیت شناخته می شد و هنگامی که جمهوری بود، شرکت نمایندگان انتخابی جامعه مالکان به رسمیت شناخته می شد. جامعه فئودالی نمایشگر تقسیم طبقاتی بود که تحت آن اکثریت قریب به اتفاق- یعنی دهقانان سرف- کاملاً به انقیاد اقلیتی ناچیز- یعنی مالکان زمین- درمی آمدند.

توسعه تجارت و رشد مبادله کالا، موجب پیدایش طبقه جدید - یعنی سرمایه دار - گردید. سرمایه به این صورت در اواخر قرون وسطی، هنگامی که کشف آمریکا موجب رشد خارق العاده تجارت گردید، مقدار فلزات گرانبها افزایش یافت، نقره و طلا وسایل مبادله گردیدند، وقتی که گردش پول این امکان را به وجود آورد که افرادی مالک ثروت سرشاری گردند، شکل گرفت. نقره و طلا به عنوان ثروت در تمام جهان شناخته شدند. قدرت اقتصادی مالکان رو به افول گذاشت و قدرت طبقه جدید - نمایندگان سرمایه - توسعه یافت. ساختار جدید جامعه این چنین می نمود که تمام اتباع یک کشور با هم برابرند. تقسیم بندی قدیمی برده دار و برده ناپدید شد، همه در مقابل قانون یکسان به حساب می آمدند، بدون در نظر گرفتن اینکه هر کس چقدر سرمایه داشت، خواه این افراد مالکان خصوصی زمین بودند، خواه افراد فقیری که بجز نیروی کارشان چیزی در اختیار نداشتند. همگی در مقابل قانون یکسان بودند. قانون از همه به یک شکل حمایت می کند، قانون از دارائی ثروتمندان، در مقابل توده هایی که بجز نیروی کار خود مالک چیز دیگری نیستند و رفته رفته به سوی فقر و نابودی گام برمی دارند و به پرولتاریا تبدیل می شوند، حمایت

می کند. این چنین است جامعه سرمایه داری.

اینجا نمی توانم وارد جزئیات در مورد این مسئله بشوم. شما به هنگام بحث درباره برنامه حزب دوباره به این مسئله باز خواهید گشت، آنگاه تعریف جامعه سرمایه داری را خواهید شنید. جامعه ای که در بالا ذکر شد بر علیه سرواژ و سیستم فئودالی در زیر شعار آزادی پیش می رفت. ولی این آزادی مختص صاحبان املاک بود. و هنگامی که فئودالیزم در هم فرو ریخت، که در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم بود (در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر، یعنی در سال ۱۸۶۱، اتفاق افتاد) دولت سرمایه داری جایگزین آن یعنی دولت فئودالی گردید، که شعارش آزادی برای همه می باشد و چنین وانمود می کند که این دولت بر خواست همه استوار است و ماهیت طبقاتیش را انکار می نماید. و اینجا بود که نبردی بین سوسیالیستها که برای آزادی همه افراد بشر می جنگند و دولت سرمایه داری در گرفت، نبردی که در نتیجه آن اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد و این نبرد در تمامی جهان جریان دارد. برای درک این نبرد که اکنون بر علیه سرمایه جهانی آغاز گشته است، برای درک جوهر دولت سرمایه داری، باید بخاطر داشته باشیم که هنگامی که دولت سرمایه داری در مقابل دولت فئودالی پیشروی می کرد با شعار آزادی وارد نبرد گردید. بر انداختن فئودالیزم به معنی آزادی برای نمایندگان دولت سرمایه داری بود و به مقاصد آنها خدمت می کرد. تا آنجائی که سرواژ مضمحل می گشت و دهقانان این فرصت را به دست می آوردند که زمینهای را که در ازاء پاداش و یا حقوق پرداخت نشده خریداری کرده بودند به مالکیت واقعی خود در آورند، نگرانی برای دولت وجود نداشت. دولت از دارائی، صرف نظر از منشأ آن حمایت می کرد، چرا که بر اساس مالکیت خصوصی بنا شده بود. دهقانان در همه دولتهای متمدن و نوین به مالکان خصوصی تبدیل شدند. حتی وقتی که صاحب زمین قسمتی از ملک خود را به دهقانان تسلیم می کرد دولت از مالکیت خصوصی حمایت می نمود و به مالکان با پرداختن پول در ازای زمینی که به دهقانان واگذار کرده بودند غرامت می داد. بدین گونه دولت اظهار می داشت که از مالکیت خصوصی حمایت و پشتیبانی خواهد کرد. دولت حق مالکیت هر تاجر، هر کارخانه دار و هر صاحب صنعتی را به رسمیت شناخت. و این جامعه که بر اساس مالکیت خصوصی، قدرت سرمایه و در انقیاد در آوردن کارگر بی چیز و توده دهقانان فقیر استوار بود، اظهار می کرد که حکومتش بر آزادی بنا شده است. در نبرد با فئودالیزم به آزادی در مالکیت صحنه می گذاشت و برخورد می بالید و چنین وانمود می کرد که دولت طبقاتی از میان رفته است.

با این وصف دولت به صورت دستگاهی باقی ماند که برای در انقیاد در آوردن دهقانان فقیر و کارگران به سرمایه داران کمک می کرد ولی در ظاهر شکلی آزاد داشت. حق رأی دادن را همگانی کرد و توسط قهرمانان، واعضان، محققان و فیلسوفانش اعلام می کرد که جامعه بی طبقه است. حتی همین حالا هم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر علیه دولت به نبرد برخاسته است، آنها ما را متهم به نقض آزادی و ساختن دولتی که بر زور استوار بوده و در آن گروهی به وسیله گروهی دیگر منکوب می شوند، می نماید، در حالیکه خودشان را دولتی دمکراتیک و مردم پسند جلوه می دهند. و حالا که انقلاب جهانی آغاز گردیده و در بعضی کشورها به پیروزی رسیده، هنگامی که مبارزه بر علیه سرمایه جهانی به صورتی حاد درآمده، مسئله دولت اهمیت بسیاری کسب کرده است و می توان گفت که به یکی از مهم ترین مسائل و محور اصلی کلیه مباحث و مجادلات سیاسی روز تبدیل گردیده است.

با در نظر گرفتن هر یک از احزاب سیاسی در روسیه و یا در هر کدام از کشورهای متمدن تر از آن، خواهیم دید که تقریباً تمام مجادلات، مخالفت ها و نظریات سیاسی از مفهوم دولت سرچشمه می گیرند. آیا دولت در یک کشور سرمایه داری و یا در یک جمهوری دموکراتیک، بخصوص در کشوری مانند سوئیس و یا آمریکا که در میان آزادترین جمهوریهای دموکراتیک می باشند، بیانگر اراده توده ها، مجموعه تصمیمات عمومی مردم و یا نمایانگر خواسته های ملی و نظائر آن می باشد؟ یا اینکه دولت در این کشورها همان دستگاهی است که سرمایه داران را قادر می سازد تا طبقه کارگر و دهقانان را به انقیاد خویش درآورند؟ این مسئله اساسی است که مرکز همه مجادلات سیاسی جهان می باشد. آنها درباره بلشویسم چه می گویند؟ مطبوعات سرمایه داری به بلشویکها فحاشی می کنند. شما حتی یک روزنامه نخواهید یافت که این اتهامات مبتذل، مبنی بر اینکه بلشویکها ناقض حکومت مردمی و آزادی می باشند را تکرار نکند. اگر منشویکها و اس آرهای ما از روی ساده دلی (شاید ساده دلی نباشد و یا شاید آنگونه ساده دلی باشد که به قول آن ضرب المثل از راهزنی هم بدتر است) فکر می کنند که خود کاشف این اتهامند که بلشویکها آزادی و حکومت مردمی را نقض کرده اند، بطور مسخره ای در اشتباهند. این روزها یکایک ثروتمندترین روزنامه ها در ثروتمندترین کشورها که دهها میلیون برای پخش و توزیع آنها خرج می شود و دروغ پردازیهای سرمایه داران و سیاست امپریالیستها را در دهها میلیون نسخه انتشار می دهند، این بحث های ابتدائی و اتهامات را علیه بلشویسم تکرار می کنند که: آمریکا، انگلستان و سوئیس کشورهای پیشرفته ای هستند که بر اساس حکومتی مردم پسند پایه گذاری شده اند، در حالی که جمهوری بلشویکی دولت راهزنان است و از آزادی خبری نیست و اینکه بلشویکها ایده حکومت مردمی را نقض کرده اند و کارشان بدانجا کشیده است که حتی مجلس مؤسسان را نیز از هم پاشیده اند. این اتهامات وحشتناک بر علیه بلشویکها در سراسر دنیا تکرار می گردد و این اتهامات هستند که ما را مستقیماً به مسئله دولت بازمی گردانند: دولت چیست؟ برای اینکه به ماهیت این اتهامات پی ببریم، برای اینکه این اتهامات را با برخوردی هوشمندانه بررسی کنیم، نباید که شناختمان را بر شایعات استوار نمائیم بلکه می بایست عقیده ای راسخ، ایده ای صریح و روشن از دولت داشته باشیم. ما با انواع دولتهای سرمایه داری و تمام تئوریهایی که برای دفاع از آنان قبل از جنگ جهانی اول ساخته و پرداخته شده است روبرو هستیم. برای پاسخی صحیح به این مسئله (دولت) می بایستی که تمام این تئوریهها و نظریه ها را با دیدی انتقادآمیز بررسی نمائیم. قبلاً به شما توصیه کردم که برای درک بهتر مسئله دولت از کتاب انگلس: منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت کمک بگیرید. این کتاب گویای این نکته است که هر دولت که در آن زمین و ابزار تولید متعلق به مالکان خصوصی است و سرمایه در آن مسلط است، هر چند که دموکراتیک باشد یک دولت سرمایه داری است. دستگاهی است که توسط سرمایه داران برای منکوب کردن طبقه کارگر و دهقانان فقیر بکار می رود و حق رأی همگانی، مجلس مؤسسان و پارلمان صرفاً نوعی تعهدات کتبی هستند که در ماهیت واقعی امور تأثیری نمی گذارند.

اشکال تسلط دولت ممکن است گوناگون باشد. اعمال قدرت سرمایه بستگی به شکل های مختلف دارد، اما اساساً قدرت در دست سرمایه است. حتی اگر حق رأی و حقوقی دیگر وجود داشته و جمهوری دموکراتیک باشد، فی الواقع هر چه دموکراتیک تر باشد حکومت سرمایه داری خشن تر و سخت گیرتر است. یکی از دموکراتیک ترین جمهوریهای جهان ایالات متحده آمریکاست، با این وصف در هیچ کجا (و آنهایی که بعد از سالهای ۱۹۰۵ از آنجا

دیدن کرده اند حتماً این مسئله را می دانند) قدرت سرمایه، قدرت یک مشت میلیونر، این چنان بر تمامی جامعه مستولی نیست و در هیچ کجا فساد و بی رحمی به اندازه آمریکا نمی باشد. وقتی که سرمایه به وجود آید، بر تمامی جامعه مسلط می گردد و هر گونه جمهوری دموکراتیک و حق رأی نمی تواند ماهیت آن را تغییر دهد.

جمهوری دموکراتیک و حق رأی همگانی پیشرفتهای بسیار بزرگی در مقایسه با فئودالیزم محسوب می شوند، بدان سبب که طبقه پرولتاریا را قادر به کسب اتحاد و همبستگی امروزی و ساختن صفوف منظم و استواری که در حال مقابله پیگیری با سرمایه باشند کرده است. هیچ گاه حقوقی حتی بطور تقریبی شبیه به این برای دهقانان سرف وجود نداشته است چه رسد به بردگان. همانطور که می دانیم بردگان شورش می کردند، قیام می کردند و جنگ داخلی به راه می انداختند، اما هرگز نتوانستند اکثریتی با آگاهی طبقاتی ایجاد کرده و حزبی را که بتواند مبارزه را رهبری کند به وجود بیاورند. آنان به وضوح قادر به درک اهدافشان نبودند و حتی در انقلابی ترین لحظات تاریخ بجز بازیچه ای در دست طبقات حاکمه چیزی بیش نبودند. جمهوری بورژوائی، پارلمان و حق رأی همگانی، همگی به منزله پیشرفتهای بزرگی از نقطه نظر تکامل جهانی جوامع به حساب می آیند. بشر به سوی سرمایه داری گام برداشت و این فقط سرمایه داری بود که با تلفیق با فرهنگ شهری، طبقه پرولتر تحت ستم را قادر به درک و آگاهی از طبقه خود کرده و جنبش جهانی طبقه کارگر را به وجود آورد، میلیونها کارگر در سراسر جهان در احزاب متشکل شدند، در احزاب سوسیالیست که آگاهانه توده ها را رهبری می کنند. بدون پارلمانتاریسم (حکومت پارلمانی) و بدون سیستم انتخاباتی، این پیشرفت طبقه کارگر غیرممکن بود. بدین سبب است که این مطالب در نظر توده کثیری از مردم اهمیتی چنین خاص کسب کرده اند. بدین علت است که تغییری بنیادی (رادیکال) تا این اندازه به نظر مردم دشوار جلوه می کند. این فقط ریاکاران متبحر، دانشمندان و کشیش ها نیستند که از این دروغ سرمایه داری که : دولت آزاد است و مأموریتش دفاع از منافع همگان است، حمایت و پشتیبانی می کنند، بلکه گروه کثیری از مردم نیز که گذار از جامعه قدیمی سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی را درک نمی کنند صادقانه به طرفداری از تعصبات گذشته برخاسته و از دولت حمایت می کنند. نه تنها آنان که مستقیماً به سرمایه داری وابسته هستند و زیر یوغ سرمایه داری زندگی می کنند و یا آنان که با رشوه توسط سرمایه خریداری شده اند (عده زیادی از همه اقشار، دانشمندان، هنرمندان، کشیش ها و غیره در خدمت سرمایه هستند) بلکه آنهایی هم که فقط تحت تأثیر تعصب آزادی بورژوائی می باشند، در سراسر دنیا بر علیه بلشویسم مسلح شده اند. این بدان سبب است که وقتی جمهوری شورائی به وجود آمد دروغ های سرمایه داری را رد کرد و علناً اعلام داشت: شما می گوئید که دولتتان آزاد است ولی در حقیقت دولت شما حتی اگر یک جمهوری دموکراتیک باشد، چیزی نیست بجز ابزاری که توسط سرمایه داران برای سرکوب کردن کارگران بکار می رود و هر چه دولتتان آزادتر باشد این حقیقت آشکارتر است. برای مثال از سوئیس در اروپا و ایالات متحده در قاره آمریکا می توان نام برد. در هیچ کجای دنیا سرمایه به این بی رحمی حکومت نمی کند و هیچ کجا به اندازه این کشورها (با وصف اینکه اینها جمهوریهای دموکراتیک هستند) این مسئله روشن و آشکار نیست، صرف نظر از اینکه چگونه این دولت ها را بزک کنند و علیرغم همه سر و صداهایی که درباره آزادی کارگر و برابری اتباع خود به راه می اندازند. حقیقت امر اینست که در سوئیس و آمریکا سرمایه فرمانروایی می کند و هر گونه کوششی از جانب کارگران در جهت بهبودی واقعی در شرایط زندگیشان، هر قدر هم

که ناچیز باشد، بلافاصله منجر به جنگ داخلی می گردد. این کشورها دارای سربازان کمتر و ارتش منظم کوچکتری می باشند: سوئیس دارای جنگجویان شبه نظامی است و هر سوئیسی در خانه یک اسلحه دارد، در حالی که در آمریکا تا چندی پیش ارتش ثابتی وجود نداشت و بنابراین هر وقت اعتصابی رخ می داد سرمایه داران عده ای را مسلح می کردند و با اجاره کردن یک دسته سرباز اعتصاب را سرکوب می نمودند. در هیچ کجای دیگر جنبش های کارگری با بیرحمی و خشونت که در سوئیس و آمریکا معمول است سرکوب نمی شوند و در هیچ کجای دیگر شدت تأثیر سرمایه تا حدی که در پارلمان این کشورها به چشم می خورد نمی باشد. قدرت سرمایه همه چیز است، بازار بورس همه چیز است، هنگامی که پارلمان و انتخابات دست نشانده و هم چون عروسک های خیمه شب بازی می باشند... ولی چشم و گوش کارگران هر چه بیشتر در حال باز شدن می باشد و ایده حکومت شورائی در سطحی هر چه وسیعتر گسترش می یابد، خصوصاً بعد از کشتار خونینی که اخیراً شاهد آن بودیم. لزوم جنگی بیرحمانه بر علیه سرمایه داران توسط طبقه کارگر هر روز روشن تر می گردد.

هر ماسکی که یک جمهوری بر چهره خود بزند، هر اندازه دمکراتیک هم که باشد، اگر یک جمهوری سرمایه دار بوده و حافظ مالکیت خصوصی زمین و کارخانه ها باشد، اگر سرمایه خصوصی همه جامعه را در « بردگی با حقوق » نگاه دارد، یعنی اگر این جمهوری آنچه را که ما در برنامه حزبمان و قانون اساسی شوروی اعلام کرده ایم، به مرحله اجرا نگذارد، آنگاه این دولت فقط ابزاری است برای سرکوبی عده ای از مردم به وسیله دیگران. و ما این ابزار را در دست آن طبقه ای که قرار است قدرت سرمایه را نابود کند خواهیم گذارد. ما تمامی تعصبات قدیمی، که دولت را به معنای برابری همگانی می پندارند رد خواهیم کرد، چرا که آنها حيله ای بیش نیستند: تا زمانی که استثمار وجود دارد برابری همگانی نمی تواند وجود داشته باشد. مالک نمی تواند با یک کارگر مساوی باشد، یا یک انسان گرسنه با یک انسان سیر. این دستگاهی که دولت نام دارد و مردم از روی ترس های خرافی بدان سر تعظیم فرود می آورند، و این افسانه قدیمی را که دولت همانا حکومت همگانی است باور می کردند، افسانه هایی که پرولتاریا آنها را دروغ های سرمایه داران می خواند، به وسیله طبقه کارگر درهم خواهند شکست. تا بدین جا سرمایه داران را از این دستگاه محروم و خود آن را در اختیار گرفته ایم. از این دستگاه همانند چماقی برای نابود کردن هر گونه استثمار استفاده خواهیم کرد. و وقتی دیگر امکانی برای استثمار در هیچ کجای دنیا وجود نداشت، وقتی که دیگر هیچ نشانی از مالکان و صاحبان کارخانه ها نبود و هنگامی که در یک جای دنیا یکی از پرخوری و دیگری از گرسنگی از پای درنیامد، فقط وقتی که دیگر امکان هیچ یک از این موارد وجود نداشت، آنگاه این دستگاه را به زباله دان تاریخ خواهیم سپرد. آن زمان است که دیگر نه دولت خواهد بود و نه استثمار. اینست نظر حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سخنرانی های بعدی به این موضوع بازگردیم و مکرر به آن رجوع کنیم.

ترجمه جواد شمس

یادداشت

[۱] اولین بار در ۱۸ ژانویه ۱۹۲۹ در روزنامه پراودا چاپ گردید

مجله هفته

دو شنبه ۱ اکتبر ۲۰۰۷، بوسیله ی دیاکو